

## فهرست مطالب

۵	پیشگفتار
۸	سخنی با خوانندگان
۱۰	مقدمه
۱۷	فصل اول: دیدگاه اریک فروم دربارهٔ انسان
۴۱	فصل دوم: مبانی انسان‌شناختی دیدگاه اریک فروم
۵۹	فصل سوم: بررسی مفهوم تنهایی
۱۱۲	فصل چهارم: مفهوم تنهایی از دیدگاه اریک فروم
۱۸۱	فصل پنجم: آموزش و پرورش و نسبت آن با تنهایی از دیدگاه اریک فروم
۲۱۵	فصل ششم: با هم نگری
۲۴۴	منابع
۲۵۹	واژه‌نامهٔ انگلیسی به فارسی
۲۶۲	واژه‌نامهٔ فارسی به انگلیسی

## پیشگفتار

آدمیان بدانید بعدها که تجربه‌های گسترده‌تر و برخوردارهای بیشتری پیدا کردید، می‌بینید که تمام زندگی‌ها و تمام آدم‌ها، از زن و مرد، محروم و بهره‌مند، همگی با رنج‌هایی همراه هستند. داشتن و نداشتن هر دو رنج است، داشتن، غصه جدایی دارد و نداشتن، تلخی محرومیت و زخم تحقیر...

همه زندگی‌ها، با درد پیچیده و با رنج آمیخته‌اند. هرکس که به رشد، آگاهی، خودآگاهی و شعوری می‌رسد، آرزوها، رؤیاهایی پیدا می‌کند و هدف‌ها و مقصدهایی را در نظر می‌گیرد، آنگاه به راه می‌افتد و سالک می‌شود. همه سالک‌ها، رهروها گرفتار هستند، در تمامی سلوک‌ها، رفتارها رنج، درد پوچی و بن‌بست قرار دارد. می‌بینید که ناچارید با آن نگاه و نور و سرور پیوند بخورید تا با رنج، راحت باشید زیرا تلاش و استقامت جواب‌گوی این دردهای فراگیر، رنج‌های رفاه و پوچی برخوردار و پوچی شکوفایی نیست، همانطور که عصیان، سرکشی، یا بی‌خیالی و عیاشی مرهم این زخم‌های سنگین نمی‌باشد.

دل آدمی بزرگ‌تر از این زندگی است و این راز تنهایی اوست. انسان چیزی بیشتر از تنوع و عصیان را می‌خواهد، او محتاج تحرک است و حرکت با محدودیت سازگار نیست، بلکه محدودیت‌ها عامل محرومیت و تنهایی ماست! آخر چگونه می‌توان هم زبان با شیطان، عصیان را راه چاره شناخت؟ در جهان قانونمند، عصیان و درگیری، جز عذاب و رنج چه خواهد داشت؟ حتی اگر آدمی عصیان کند و اسید را لاجرمه سرکشد، آیا دستگاه گوارش او تحمل دارد و آیا وجود قانونمندش در رنج و عذاب نمی‌نشیند؟ دنیا قانونمند است، نمی‌توان بی‌گدار به آب زد و یا همه جایش راه نیست، بلکه یک راه مشخص و یک نظام حاکم دارد. ما همگی در راه طلب و در تمامی سلوک‌ها، در تمامی راه‌هایی که در پیش داریم پُر شور و سرشاریم. اما همین‌که به بن‌بست و پوچی، یا شکست و محرومیت می‌رسیم، در عذاب می‌نشینیم و از سخط، نفرت و غضب سرشار می‌شویم و به جای آنکه ضعف‌ها و کسری‌های خود را تحلیل کنیم به درگیری با خدایی که قبولش هم نداریم و وجودش را منکریم، می‌پردازیم. به جای آنکه در مقصد، در هدف و در راه و رفتار و سلوک‌مان تغییری دهیم، از خدای جهان و هستی، که موهومش هم می‌شناسیم، می‌خواهیم که جهان را تغییر دهد! و جای هوس‌های ما را در این نظام بگشاید و حرف دل ما را بر تمام قانونمندی‌های ما ترجیح دهد. اگر حق از هوا و هوس شما تبعیت کند آسمان و زمین به فساد کشیده می‌شود (سوره مؤمنون آیه ۷۶). حکایت قرآن از این افراد این است، «گروهی از مردم خدا را یک طرفه می‌پرستند، همین‌که لذت‌ها و خوبی‌ها به آنها برسد با ایمان و اطمینان به خدا روی می‌آورند و همین‌که گرفتاری‌ها و فتنه‌ها دامن‌گیرشان شود، روی برمی‌گردانند

و دنیا و آخرت را از دست می‌دهند، دنیا را با رنجی که می‌برند، آخرت را با چشم‌پوشی و کفرانی که می‌آورند و این خسارت، آن خسارت آشکار است (سوره حیح آیه ۱۱). اگر انسان بخواهد می‌تواند به جای این برگشت زیان‌بار، به جای سخط، نفرت، غضب، انس، سرور و ابتهاجی تمام قلبش را سرشار کند، این کار بنیادی و اساسی زندگی انسان است که در میان این دردها، رنج‌ها، بحران‌های فردی و اجتماعی می‌تواند امید و هدف را برای خود نگاه دارد، از استعداد‌های خود و امکانات بیرون استفاده کند و حتی از مانع‌ها مرکب بسازد.

به‌طور کلی محدودیت‌های ما در هدف، در عمل، در وجود ما و در محیط و قلمرو، باعث محرومیت و عذاب خواهد بود، این محدودیت‌ها با خلوت و با برخورد و احسان و بلاء، می‌تواند شکسته شود. خلوت انسان با خودش فشار کمتری دارد تا برخورد خلق با او و برخورد بلاء و ابتلاء حق با وی. بنابراین، می‌توان گفت چنین خلوت و «تنهایی» مرز هر انسانی با دیگری است. در قلمرو تنهایی هیچ‌کس را حق عبور نیست، حتی اگر آن شخص نزدیک‌ترین فرد به تو باشد. انسان زمانیکه از محیط متألم می‌شود، دلش می‌خواهد به دنیای خود پناه برد و کمی در این حوزه به کنج عزلت خزیده، فقط و فقط فکر کند. تنهایی بزرگ‌ترین مونس و همدم انسان به شمار می‌رود، البته معنا و مفهوم آن برای افراد مختلف یکسان نیست. عده‌ای تنهایی را می‌پسندند و بیشتر می‌خواهند با خود باشند تا از سکوت محیط لذت ببرند، برای آنها تنهایی قوه محرکه در زندگی می‌باشد. زیرا در تنهایی ست که ایده‌های نو به ذهن آنها می‌رسد، پایه‌های زندگی نو گذاشته می‌شود و در این وادی است که چه‌بسا افکار خلاق و نوین به او الهام می‌گردد، در نتیجه خود و جامعه را متحول می‌کند. برعکس، عده‌ای دیگر از تنهایی وحشت دارند، نه به خاطر اینکه از محیط می‌ترسند، بلکه بدین علت که از روبه‌رو شدن با خود دچار ترس و هراس می‌شوند. این دسته افراد سعی دارند به عناوین مختلف تنها نبوده و به ظواهر زندگی مشغول باشند و بدین خاطر سرگرمی‌هایی نیز برای خود ایجاد می‌نمایند تا تنها نباشند. برای این نوع افراد تنهایی آغاز وحشت و اضطراب، روبه‌رو شدن با دیو درون و تفکر درباره کارهایی است که نااندیشیده انجام داده، حالا گریبان او را گرفته و رهایش نمی‌کند.

ذکر این نکته ضروری است که تنهایی فقط منحصر به عدم حضور فیزیکی اشخاص نیست و چه بسا که انسان در میان جمع باشد، ولی باز احساس تنهایی کند. هر انسانی در نهایت محکوم به «تنهایی» است. تنها می‌آید، تنها می‌رود و تنها نیز برانگیخته می‌شود. خودش است و کارهایش. در نهایت در تنهایی نیز به حسابش رسیدگی می‌شود. راستی بعضی وقت‌ها آدم فکر می‌کند که اگر تعلقات زندگی را از انسان بگیرند، برایش چه می‌ماند؟ اگر قدرت، ثروت، جاه و مقام، اولاد، افتخار و... از شخص گرفته شود حیاتش وابسته به چه می‌شود؟ در جواب باید گفت: انسان می‌ماند و اعمالش، انسان می‌ماند، انسانیتش، در نهایت انسان می‌ماند و تنهایی‌اش.

هر کدام از ما دنیایی مخصوص به خود داریم که دیگران را یارای ورود به آن نیست. در این دنیا خود را به نمایش می‌گذاریم، سبک و سنگین می‌کنیم، دلزدگی خود را از محیط جبران می‌نماییم و یا از

اینکه دیگران افکار و اعمال ما را درک نمی‌کنند، احساس دلتنگی می‌کنیم. هر چقدر فاصله انسان با محیط پیرامونش بیشتر باشد، تنهاییش نیز بیشتر خواهد بود، زیرا کسی را نمی‌یابد که افکار و ایده‌هایش را بفهمد. بنابراین به درون خود خزیده و به دنیای ذهن پناه می‌برد، دنیایش با دنیای دیگران متفاوت می‌شود و در این حالت ممکن است غافلان او را آدمی غیر معمول، غیر عادی دیده و احیاناً لقب «دیوانه» نیز به وی بزنند.

اکنون که دانستیم انسان را گریزی از تنهایی نیست، بنابراین خوشبخت آن انسان‌هایی هستند که تنهایی خود را به ذات لایزال الهی پیوند زده و از او قدرت، نیرو و انرژی می‌گیرند و در این حالت است که میرایی برای شخص مفهوم نداشته، کانون، قطب حیات و هستی محسوب می‌شود.

## سخنی با خوانندگان

از آنجا که روابط اجتماعی در زندگی انسان‌ها مرکزیت دارد، تعجب‌آور نیست که مفهوم تنهایی، مرکز توجه کتاب حاضر قرار گیرد. با توجه به پیامدهای مختلف تنهایی و تأثیرات دوسویه‌ای (مثبت و منفی)، که احساس تنهایی در انسان‌های مختلف و احیاناً به دنبال آن در فرهنگ‌های گوناگون ایجاد می‌کند، بررسی عمیق، موشکافانه این مفهوم لازم و ضروری به نظر می‌رسد. تحقیقات زیادی، تنهایی انسان امروز را به خوبی به تصویر کشیده‌اند و به راز دردناک تنهایی اشاره می‌کنند که حتی در میان هزاران دوست بودن نیز آن را برطرف نمی‌سازد، زیرا گشایش این گره با راز سرگستگی انسان در دنیای مدرن امروز پیوند عمیقی خورده است. کاسیئوپو (۲۰۰۳)، استاد روان‌شناسی دانشگاه شیکاگو، با تحقیق در مورد احساس تنهایی به نتایج بدیعی دست یافت و اعلام کرد احساس تنهایی به شیوه‌های غیرمنتظره‌ای سلامت روان انسان را مختل می‌کند. از سویی دیگر، تغییرات اجتماعی مانند افزایش زندگی‌های تک نفره و موج استقبال از شبکه‌های اجتماعی در کنار افزایش سن جمعیت، در حال تغییر دادن چهره روابط انسانی و اجتماعی است، تا جاییکه الگوی زندگی خانواده‌ها که برای چند هزار سال دست نخورده باقی مانده بود، در کمتر از یکصد سال دچار تغییرات شگرفی شده است، به طوریکه بعضی از جامعه‌شناسان معتقدند خانواده به‌عنوان یک نهاد مرکزی، رو به انقراض است.

از آغاز نخستین نوشته‌های ویس (۱۹۷۳)، تا انتشارات مؤخرتری همچون نوشته‌های روتنبرگ (۱۹۹۹)، نویسندگان بیشماری (به عنوان مثال روتنبرگ، ۱۹۹۹؛ کاسیئو و همکاران، ۲۰۰۳ و برگونو و همکاران، ۲۰۰۴)، از ناشناخته بودن مسأله نافذ و همه‌گیر احساس تنهایی و بررسی‌های بسیار اندک پیرامون آن، اظهار تأسف کرده‌اند. برای مثال روتنبرگ (۱۹۹۹) می‌نویسد: «با توجه به نقش جهانشمول احساس تنهایی و ارتباط نزدیک آن با ناسازگاری‌های روانی- اجتماعی، بسیار تعجب‌آور است که بررسی آن اخیراً وارد تاریخچه علم روان‌شناسی و فلسفه گشته است». سلیگمن (۱۹۸۳)؛ به نقل از گراث مارنات، (۱۹۹۳)، نیز از مفهوم تنهایی به‌عنوان یکی از ناشناخته‌ترین پدیده‌های روان‌شناختی و فلسفی یاد کرد. تحقیقات اخیر اذعان می‌کنند که احساس تنهایی یک مشکل فردی و اجتماعی جدی‌ست که بر نگرش‌های فرد نسبت به خود و معنای زندگی‌اش تأثیر می‌گذارد و تهدیدی برای سلامت روان، به‌کامی و کارکرد روانی- اجتماعی فرد به شمار می‌آید. ضرورت بررسی مفهوم تنهایی نه تنها از نقش بالقوه آن در برهم زدن روابط اجتماعی، بلکه از شیوع آن در دوره نوجوانی (هنریچ و گالون، ۲۰۰۶) نیز مشخص می‌شود، زیرا علیرغم گزارش‌های مکرر مبنی بر شیوع احساس تنهایی در بین نوجوانان این پدیده هنوز به‌طور اساسی در طول این دوره مطالعه نشده (سجینز و همکاران، ۲۰۰۴) و تحقیقات

فلسفی و روان‌شناسی معاصر توجه لازم و کافی بدان مبذول نداشته‌اند (برگونو و همکاران، ۲۰۰۴). علاوه بر این، بیشتر تحقیقات انجام شده در ارتباط با مفهوم تنهایی، به بررسی نقش متغیرهای بیرونی و اجتماعی بر آن پرداخته‌اند، در این بین نقش عوامل درونی و خانوادگی احساس تنهایی کم‌رنگ می‌باشد. پژوهش‌های صورت گرفته در زمینه مفهوم تنهایی، نقش عوامل مختلفی همچون دلبستگی<sup>۱</sup> (مان و همید، ۱۹۹۸ و کوباک و سکری، ۱۹۹۸)، افسردگی<sup>۲</sup> (سانتور و زوروف، ۱۹۹۷؛ منگراین و همکاران، ۱۹۹۸ و زوروف و دانکان، ۱۹۹۹). مهارت‌های اجتماعی، هیجان‌ات، آسیب‌های شخصیتی (بلات، ۱۹۹۲) و وابستگی را مورد بررسی قرار داده‌اند، اما نقش خانواده، نظام تعلیم و تربیت در چگونگی شکل‌گیری این احساس در مقایسه با عوامل فردی کمتر مورد توجه قرار گرفته است، به‌طوری‌که حجم تحقیقات به‌گونه‌ای نیست که پاسخ‌گوی محققان این حوزه باشد.

پیامدهای مفهوم تنهایی نیز شاهدهی دیگر بر ضرورت انجام پژوهش در این حوزه است. در بیشتر تحقیقات صورت گرفته احساس تنهایی به‌عنوان یک هیجان منفی و امری آسیب‌زننده برای سلامت روان فرد در نظر گرفته شده است. به عنوان مثال نتایج برخی مطالعات در ارتباط با تأثیر مثبت احساس تنهایی بر پیشرفت تحصیلی (همچون گینتر و دائنیل، ۱۹۹۴)، موجبات نگرانی نظام‌های تربیتی را فراهم آورده است، در حالیکه در نگاه فلسفی، وجودی و بر مبنای دیدگاه اریک فروم، احساس تنهایی همیشه یک احساس منفی، مخرب نیست و گاهی می‌تواند مفید باشد، موجبات رشد و شکوفایی افراد را فراهم کند (رضوی‌راد، ۱۳۹۲). بنابراین شناخت کامل، دقیق مفهوم تنهایی و تمیز قائل شدن بین دو بُعد مثبت و منفی آن از دیگر ضرورت‌های نوشتار کتاب حاضر می‌باشد.

در پایان، مطالعه کتاب حاضر را به دانشجویان، پژوهشگران و دانشوران حوزه روان‌شناسی، مشاوره، جامعه‌شناسی، انسان‌شناسی، بهداشت و سلامت و همچنین قلمرو علوم تربیتی پیشنهاد می‌نمایم. هرچند سعی داشته‌ایم نگاهی جامع، عمیق و گسترده به موضوع احساس تنهایی به خصوص در چهارچوب دیدگاه‌های اریک فروم داشته باشیم، لیکن بر این باوریم که اثر حاضر خالی از اشکال نیست، به همین خاطر از نظرات و پیشنهادهای اصلاحی خوانندگان محترم استقبال می‌نمایم.

Email: sahari.zabihidan@gmail.com & bshamshiri@rose.shirazu.ac.ir

## مقدمه

طی قرن بیستم، زندگی انسان دستخوش تغییرات سریع و همه جانبه بوده است. نباید فراموش کرد که شرایط اجتماعی و انسانی قرون گذشته، بسیار ساده‌تر از شرایط امروزی بود، امروزه مسائل پیچیده‌ترند و نیاز به تمرکز بیشتری دارند. ماهیت شگفت‌آور تغییرات اجتماعی به‌گونه‌ای پیوسته بر پیچیدگی و مخاطرات شرایط زندگی فرد در جوامع مختلف و گوناگون می‌افزاید. این تغییرات تقریباً در همه افراد درجاتی از احساس ناامنی، بی‌اعتمادی، بی‌ثباتی، ناکامی و تنهایی را پدید آورده است. از طرفی یکی از جنبه‌های مهم رشد انسان، فرایند اجتماعی شدن او می‌باشد. ذاتی بودن زندگی جمعی در انسان‌ها، ضرورت تماس با دیگران را به‌عنوان امری گریزناپذیر جلوه می‌دهد، بنابراین، رشد اجتماعی دربردارنده ارتباط سالم و منطبق با موقعیت در افراد است. اگرچه این مسأله در آغاز بدیهی به نظر می‌رسد ولی هر موضوعی تا زمانیکه از طریق بررسی‌های دقیق و علمی تبیین نشود، قابلیت داوری و آموزش پیدا نمی‌کند. درست است که روابط اجتماعی، چگونگی برقراری و ابعاد آن، عمری به درازای عمر انسان دارد ولی بررسی‌های علمی در این زمینه، گام‌های اولیه خود را برمی‌دارد (حجت و کراندال، ۱۹۸۹).

بررسی دقیق و موشکافانه روابط بین‌فردی برای اولین بار توسط سالیوان (۱۹۵۳)، در قالب نظریه روابط بین‌فردی جایگاه خود را در مباحث روان‌شناسی به دست آورد. سالیوان بر لزوم برقراری رابطه با دیگران، به دلیل ریشه داشتن آن در نیازهای اساسی انسان تأکید می‌کند و بی‌کفایتی در ارضای نیاز به صمیمیت<sup>۱</sup> دیگران با صمیمیت بین‌فردی را تحت عنوان احساس تنهایی<sup>۲</sup> مطرح می‌سازد. این احساس بی‌کفایتی تجربه‌ای ناخوشایند، عمیق است و می‌تواند ناشی از عدم ارضای نیاز ذاتی به تماس فیزیکی باشد (سالیوان، ۱۹۵۳). نیاز به تماس فیزیکی، برخی احتیاجات (عضلانی - ناحیه‌ای<sup>۳</sup>) کودک را برآورده می‌سازد. به نظر سالیوان (۱۹۵۳)، این نیاز در بزرگسالی به شکل نیاز به مشارکت در فعالیت‌های اجتماعی بروز می‌کند و عدم ارضای آن، منجر به احساس تنهایی می‌شود. اوج نیاز به هم‌نوع در قالب احتیاج به محبت دیگران و تبادل محبت به منظور برقراری روابط دوستی صمیمانه یا در بالاترین سطح آن، نیاز به عشق نسبت به فردی دیگر متجلی می‌شود. به اعتقاد سالیوان، ریشه احساس تنهایی، در عدم ارضای یکی از این نیازها در مراحل مختلف است و همه آنها می‌توانند در قالب نیاز اساسی به تماس و صمیمیت بررسی شوند.

---

1. Intimacy  
2. Loneliness  
3. Zone-Muscular

مفهوم تنهایی مسأله‌ای روان‌شناختی و فلسفی است و از آن نوع آسیب‌های روان‌شناختی است که در واقع خود می‌تواند آغازگر و نقطه شروع دیگر آسیب‌های اجتماعی محسوب شود، بنابراین، آشر و پاکویت (۲۰۰۳)، بر این باورند که تنهایی، هم می‌تواند یک تجربه زندگی و هم بالقوه آسیب‌زا باشد، از این رو، یکی از سازه‌های پیچیده روان‌شناختی که از زمان فلاسفه همواره مورد بحث و بررسی بوده، احساس تنهایی است. در آن زمان احساس تنهایی یک مفهوم مثبت به معنای کناره‌گیری داوطلبانه فرد از درگیری‌های روزمره زندگی برای رسیدن به هدف‌های بالاتر (مانند تعمق، مراقبه و ارتباط با خداوند) تلقی می‌شد، اما امروزه در متون روان‌شناختی به احساس تنهایی مثبت پرداخته نمی‌شود، بلکه حالتی در نظر گرفته می‌شود که در آن فرد فقدان روابط با دیگران را ادراک یا تجربه می‌کند، شامل عناصر اصلی و مهمی مانند احساس نامطلوب فقدان یا از دست دادن همدم، جنبه‌های ناخوشایند و منفی روابط از دست رفته و از دست دادن سطح کیفی روابط با دیگری است (دی‌یانگ‌گرولد، ۱۹۹۸؛ به نقل از سلیمی، ۱۳۸۷). یافته‌های پژوهشی بیانگر آن است که مفهوم تنهایی، زمانی به وجود می‌آید که تماس و رابطه فرد با دیگران کاذب و دروغین باشد، به نحویکه تجربه عاطفی عمیق و مشترکی برای این رابطه دو جانبه فرد با دیگران متصور نباشد و انسان در فرایند تماس با دیگران، فاقد یک ارتباط حقیقی و صمیمانه باشد. گاتمن (۱۹۹۷)، انزوای اجتماعی<sup>۱</sup> را معادل مفهوم تنهایی به کار برده است. پرلمن و پپلانو (۱۹۸۲)، مفهوم تنهایی را بر حسب تفاوت و شکاف مابین سطح مطلوب و سطح موجود روابط اجتماعی افراد، با در نظر گرفتن جنبه‌های کمی و کیفی آن، تعریف کرده‌اند. به نظر آنها مبنای مفهوم تنهایی، فاصله و شکاف بین آرمان‌های فرد (آنچه می‌خواهد) و دستاوردهای او (آنچه به دست آورده است) در روابط و صمیمیت‌های بین‌فردی است، هرچه این فاصله بیشتر باشد، احساس تنهایی بیشتر است.

تنهایی یکی از مباحثی است که به‌ویژه در میان فیلسوفان اگزیستانسیالیستی<sup>۲</sup> یا وجودگرای دو قرن اخیر غرب، از درون مایه‌های اصلی و اساسی انسان به‌شمار آمده است، از این رو، هم در میان فیلسوفان اگزیستانسیالیست الهی (خدا‌باور) کسانی مانند کارل یاسپرس و سورن کی‌یرکگور و هم در میان فیلسوفان اگزیستانسیالیست الحادی (ناباورمند به خدا) کسانی مانند فریدریش نیچه، در باب تنهایی به عنوان یکی از سرنوشت‌های محتوم و گریزناپذیر انسان و علاوه بر این به‌عنوان یکی از وجوه تراژیک و غمبار آدمی سخن گفته‌اند.

باور روان‌شناسان، اندیشمندان و فیلسوفان مختلف در مورد ریشه شکل‌گیری مفهوم تنهایی به این صورت است که این مفهوم بر مبنای اندیشه‌های غربی، از عصر هلنیستی<sup>۳</sup> تا روزگار مدرن شکل گرفته است. جان کلام اریک فروم در روان‌شناسی و رنه دکارت، ایمانوئل کانت، فریدریش نیچه و ژان پل سارتر در فلسفه در باب تنهایی به این شکل است که این احساس، اساسی‌ترین بخش طبیعت

---

1. Social Isolation  
2. Existentialist  
3. Hellenistic Period



انسان است و او در هر شرایطی ناگزیر به رویارویی با این طبیعت می‌باشد.

به‌طور کلی می‌توان گفت، کمتر کسی است که طعم تنهایی و انزوا را در برهه‌هایی از زندگی نچشیده باشد، حتی نسل امروز که در مقایسه با گذشتگان، از امکانات و فناوری‌های به مراتب بیشتری بهره‌مند می‌باشند. برخی معتقدند که تنهایی انسان در سایه‌سار مدرنیسم<sup>۱</sup>، شمایلی دگرگونه یافته است ولی به هر شکل، تمام انسان‌ها از تنها شدن هراس دارند. اریک فروم به‌عنوان پایه‌گذار روان‌شناسی انسان‌گرا، در کتاب آیا انسان پیروز خواهد شد؟<sup>۲</sup> مدرنیته را فرایندی اجتناب‌ناپذیر و پدیده‌ای که جهان‌شمول می‌داند که اکنون تمام جهان را فراگرفته است، زیرا به‌نظر وی هر جامعه از لحظه‌ای که سنت‌ها را به منزله یک مدل در زندگی روزمره خود نپذیرد، جنبش مدرنیته در ضمیر و تفکرش راه می‌یابد، از این‌رو به باور فروم، احساس تنهایی انسان در دنیای امروز، زاییده دنیای مدرن با همه تبعات ناشی از آن است (فروم، ۱۳۹۸). احمدی (۱۳۹۴)، این‌گونه استدلال می‌کند که جهان صنعتی و زندگی ماشینی بسیاری از انسان‌ها را دچار «تنهایی» و «بیگانگی از جامعه» ساخته است که با تنهایی زاهدانه و شخصی انسان از نگاه بسیاری از فلاسفه همسویی خاصی ندارد. درحقیقت، احساس تنهایی جامعه مدرن کنونی را، که برجسته‌ترین ویژگی اخلاقی فردگرایی است، می‌توان «بیماری زندگی جدید» به حساب آورد.

اریک فروم در کتاب جامعه سالم، جامعه سرمایه‌داری را یک «جامعه بیمار» می‌داند و معتقد است این جامعه آدمی را گرفتار از خودبیگانگی<sup>۳</sup> و تنهایی کرده است. وی بر این باور است که جامعه باید چنان سازمان یابد که طبیعت اجتماعی و عاشقانه انسان، جدا از وجود اجتماعی‌اش نباشد، بلکه با آن یگانه و واحد باشد، از این‌رو، وی معتقد به یک برنامه‌ریزی کاملاً انسان‌گرایانه بود که با توجه به این نگرش، می‌توان چنان جامعه صنعتی ایجاد کرد که کانون، مرکز و مقصود آن، رشد و تکامل انسان باشد، نه حداکثر تولید و مصرف. به اعتقاد فروم، نوع بشر به‌خاطر داشتن تاریخچه‌ای از احساس تنهایی، جدایی و بی‌اهمیتی همواره در رنج است. بنابراین، نیاز اساسی انسان این است که از احساس انزوا و تنهایی بگریزد، احساس تعلق ایجاد کند و برای زندگی خود معنایی بیابد. انسان از یک‌سو برای به دست آوردن آزادی، با طبیعت و نظام‌های اجتماعی متحجر مبارزه کرده است و از سوی دیگر همین آزادی‌ها به احساس تنهایی و انزوای شدیدی منجر شده است و به این ترتیب، انسان در عین حال تلاش می‌کند که از این آزادی بگریزد. به دیگر بیان افراد بشر به زعم فروم، در عین حال که مدام برای آزادی و خودمختاری<sup>۴</sup> مبارزه می‌کنند، خواهان وابستگی<sup>۵</sup> و ارتباط با دیگران نیز هستند. شیوه برطرف کردن این تضاد و دوگانگی که فرد هم می‌خواهد آزاد باشد و هم نیاز به ارتباط با دیگران دارد، وابسته به ساختار اقتصادی جامعه است، چراکه در یک جامعه سرمایه‌داری، بر موقعیت‌های

---

1. Modernism  
2. Modernity  
3. Alienation  
4. Autonomy  
5. Dependency

فردی، آزادی انتخاب و مسئولیت‌های فردی به قیمت احساس‌های عمیق انزوا و تنهایی فرد تأکید می‌شود.

با توجه به مطالب گفته شده و در نظر گرفتن سیر مدرنیته در ایران، ما را ملزم می‌سازد که به سرنوشت خود در پرتو مدرنیته بیندیشیم و در واقع به مدرنیته به‌عنوان بخشی از هویت جدیدمان بنگریم. به همین دلیل با توجه به اینکه اریک فروم در دوران جدید غرب میزیسته و سال‌ها قبل از ما با مدرنیته، تبعات ناشی از آن دست و پنجه نرم کرده است، از این‌رو، در این کتاب از بین سایر اندیشمندان اریک فروم را برگزیدیم تا با استفاده از آراء و نظریاتش، تنهایی ناشی از جامعه صنعتی و مدرنیته را مورد بررسی قرار دهیم، نتایج احتمالی مثبت و منفی آن را تجزیه و تحلیل کنیم، چراکه او بیش از هر روان‌شناس و اندیشمند دیگری در تفسیر، تبیین، تحلیل و توسعه مفهوم تنهایی کوشیده است و لذا بهتر می‌تواند ما را در رسیدن به درک کاملی از مفهوم تنهایی یاری رساند. به عبارت دیگر می‌توان گفت، دیدگاه فروم در باب تنهایی با توجه به فهم عمیق او از شرایط دوران جدید غرب صورت گرفته، یعنی عصر صنعتی شدن و دوره مدرنیته و از آنجاییکه ما شرایط آن روز دنیای غرب را امروز در حال تجربه کردن هستیم، تأمل در دیدگاه‌های فروم می‌تواند به درک بهتر ما از وضعیت فعلی مان و راهکارهای مقابله‌ای با آن منجر گردد.

دگرگونی‌های سریع اجتماعی، گوناگونی واقعیت‌های زندگی و رشد مدرنیته به خصوص در سال‌های اخیر، پژوهشگران را به گونه فزاینده‌ای با مناظر و بافت‌های جدید اجتماعی روبه‌رو ساخته است (احمدی، ۱۳۹۳). انسان در طول تاریخ تفکر، به مثابه موجودی که ابعاد ناشناخته، قابل تحقیق و بررسی دارد معرفی شده است. روان‌شناسان و فیلسوفان همواره در بررسی‌های خود تلاش می‌کنند با مطرح کردن موضوعاتی نظیر چیستی انسان، تفاوت‌های اساسی او با دیگر موجودات، نیازها و قابلیت‌های وی و... گام‌های اساسی در مسیر شناخت انسان برداشته و راهکارهای مناسبی برای رفع نیازهای او بیابند. یکی از این ابعاد ناشناخته که نقش مهمی در شناخت انسان داشته، از مفاهیم مهم روان‌شناختی است و از زمان فلاسفه مورد بحث و بررسی بوده، احساس تنهایی می‌باشد.

از سال ۱۹۷۰ تاکنون، پژوهش‌های صورت گرفته در قلمرو مفهوم پردازی<sup>۱</sup>، تعریف و عوامل تشکیل‌دهنده مفهوم تنهایی پیشرفت‌های بسیار زیادی داشته‌اند. پژوهشگران، داده‌های تجربی<sup>۲</sup> با ارزشی از مفهوم تنهایی به دست آورده‌اند، مفهوم‌سازی‌های پیچیده و متعددی از آن را ارائه کرده‌اند و شیوع آن را در جمعیت‌های گوناگون عمومی و دانشجویی گزارش کرده‌اند (پرلمن و پیلانو، ۱۹۸۲؛ حجت و کراندل، ۱۹۸۹؛ کرامر و بری، ۱۹۹۹؛ وارزینیاک و پولاردوایتمن، ۲۰۱۱ و رحیم زاده و همکاران، ۱۳۸۸). در همه ادیان، مذاهب چه در ادیان شرقی و چه در ادیان غربی به مناسبت‌هایی، گهگاهی درون‌مایه‌هایی در باب تنهایی انسان داریم، ولی در این باب چندان به بحث و تفصیل

---

1. Conceptualization  
2. Empirical

نپرداخته‌اند، فقط شاید بتوان بخش اندکی از عرفان ادیان و مذاهب را استثناء کرد، که این درون‌مایه‌های دینی را در باب تنهایی انسان بسط، تفصیل داده‌اند و از آنها نتایجی اخذ کرده‌اند. به‌طور کلی، مرور مکاتب مختلف فلسفی و روان‌شناسی نشانگر این واقعیت است که مکتب وجودگرایی در فلسفه و رویکرد وجودگرا در روان‌شناسی بیش از سایر مکاتب به این مهم پرداخته‌اند. از این‌رو، به جرأت می‌توان گفت «فلسفه»، «روان‌شناسی» و «تعلیم و تربیت» می‌توانند نقش بسیار مؤثری در کاهش گسترش بُعد منفی تنهایی و بسترسازی برای ایجاد و افزایش بُعد مثبت آن داشته باشند. فلسفه و روان‌شناسی برای فهم، تبیین علل ایجاد تنهایی، تعریف ابعاد مثبت و منفی آن، پایه‌گذاری طرحی برای نظام تعلیم و تربیت رسمی و غیررسمی به‌منظور آموزش چگونگی استفاده بهینه از بُعد مثبت تنهایی نقش مؤثری دارند.

به‌طور کلی، جای طرح و بررسی این‌گونه مسائل و مفاهیم در قلمرو روان‌شناسی و فلسفه است. این وظیفه روان‌شناسان و فیلسوفان است که به موضوع‌ها و مسائل جاری جامعه بپردازند و از گوشه‌نشینی، طرح بحث‌های صرف نظری در محافل خاص، معدود و یا کلاس‌های دانشگاه دوری کنند. روان‌شناسان و فیلسوفان باید به وظیفه اصلی خود که طرح و بررسی انضمامی مسائل مبتلا به اجتماع است عمل کنند. اریک فروم به‌عنوان پایه‌گذار روان‌شناسی انسان‌گرا، پشتوانه نظری مباحث ما در این کتاب خواهد بود، چراکه او توانسته است چنین نقشی را به خوبی ایفا کند. فروم با عطف توجه به واقعیت‌های جامعه غرب، در محصور ماندن آزادی فردی در قید و بندهای خواسته و ناخواسته اجتماعی، اقدام به بازکاوی خاستگاه‌های روان‌شناختی و جامعه‌شناختی آن کرده است. بنابراین در این کتاب با استفاده از دیدگاه فروم به شناخت و درک مفهوم تنهایی، ویژگی‌ها و به‌طور کلی دلایل شکل‌گیری این مهم می‌پردازیم تا با بهره‌گیری از آراء فلسفی و روان‌شناختی او به‌عنوان یکی از افراد تأثیرگذار در این زمینه، پشتوانه‌ای نظری و عملی برای این مهم فراهم آورده و تنهایی را در مفهوم تازه‌ای به بحث و داوری بگذاریم. به عبارت دیگر، این مجموعه در پی آن است تا با توجه به مفهوم‌پردازی فروم در باب تنهایی، بتواند رابطه میان روان‌شناسی، تعلیم و تربیت و این مفهوم را به درستی آشکار سازد. بنابراین به‌عنوان اولین گام در راه شناخت مفهوم تنهایی، لازم است با توجه به آراء اریک فروم در این زمینه، درک کامل‌تر و دقیق‌تری از آن پیدا کنیم تا بهتر بتوانیم در خصوص آن قضاوت و تصمیم‌گیری داشته باشیم.

فهم درست مسائل و موضوعات اجتماعی، فرهنگی و انسانی جز از راه مطالعه امکان‌پذیر نیست. همچنین بدون یک نظریه منسجم، فهم و درک پدیده‌های روانی و اجتماعی در یک جامعه، غیرممکن به نظر می‌رسد. بسیاری از افرادی که در علوم انسانی کار کرده‌اند، برای خود چهارچوب مشخصی را در نظر گرفته‌اند، چرا که وجود نظریه‌ای منسجم که بتواند در عین انسجام درونی به سؤالات بیرونی، برخاسته از زندگی مردم به‌عنوان اساس و ریشه‌های یک جامعه پاسخ‌گو باشد، لازم و ضروری است. این‌گونه مسائل، پیوند انفکاک‌ناپذیری با گذشته تاریخی، اجتماعی، ارزش‌ها، عواطف و در کل، شرایط

زیست - فرهنگی انسان دارند. همین موضوع فهم متقابل و کامل مسائل را بسیار مشکل کرده است (فلاطوری، ۱۳۶۳). مفهوم تنهایی از جمله مسائل مهم جوامع انسانی است که ورود به مباحث آن نیاز به شناخت، درک دقیق و همه جانبه‌ای از آن دارد. مطالعه و مرور پیشینه پژوهشی بیانگر آن است که در تعریف و مفهوم‌سازی احساس تنهایی تفاوت‌های نسبتاً چشمگیری بین صاحب‌نظران وجود دارد. برخی از پژوهشگران (برای مثال؛ پرلمن و پیلانو، ۱۹۸۲ و حجت و کراندال، ۱۹۸۹)، احساس تنهایی را یک حالت روان‌شناختی ناشی از نارسایی‌های کمی و کیفی در روابط اجتماعی افراد می‌دانند. این احساس در موقعیت‌هایی که روابط هیجان‌انگیز کمتر از میزان دلخواه فرد است یا صمیمیت مورد نیاز او تحقق نمی‌یابد، بروز می‌کند، ممکن است در هر سنی رخ دهد و تجربه شود. بر اساس نظریه‌هایی مانند ویس (۱۹۷۳) و فرام رایشمن (۱۹۵۹)، احساس تنهایی یک تجربه منفی شدید است که فرد از به یادآوری آن فعالانه اجتناب می‌کند و اگر هم مجبور به یادآوری شود با نارضایتی زیادی این عمل را انجام می‌دهد و در ماندگی<sup>۱</sup> ناشی از احساس تنهایی را کم اهمیت جلوه می‌دهد. وود (۱۹۸۶) اینگونه استدلال می‌کند که تنهایی یک هیجان بنیادی و یکی از قوی‌ترین تجربه‌های انسانی است. وی بر این باور است که احساس‌های تداعی شده با احساس تنهایی، عدم وجود روابط اجتماعی مناسب را به فرد گوشزد می‌سازند.

گسترده‌گی ماهیت احساس تنهایی، بسیاری از محققان را بر آن داشته است تا افزون بر تعریف، مفهوم‌سازی تنهایی، ارتباط آن با سایر متغیرها و مشکلات، به مطالعه ساختار عاملی<sup>۲</sup> و شناسایی عوامل تشکیل دهنده آن بپردازند. تلاش‌هایی که به منظور اندازه‌گیری احساس تنهایی (مانند مفهوم‌سازی آن)، انجام شده است بیانگر تنوع و اختلاف‌نظر پژوهشگران در این زمینه می‌باشد. بدون تردید ناهماهنگی و اختلاف در تعیین ابعاد، مؤلفه‌ها و ساختار عاملی احساس تنهایی، علاوه بر اینکه متأثر از مبانی نظری و زیربنایی متفاوت این سازه است، زیر تأثیر ساختارهای فرهنگی، اجتماعی افراد و گروه‌های مورد مطالعه نیز قرار دارد. بررسی‌های پژوهشگران مستقیماً بر جنبه‌های بین‌فرهنگی احساس تنهایی و نیز سه نکته با ارزش تأکید دارند (حاجی کریم‌نظری، ۱۳۸۸).

نخست اینکه اندازه‌گیری احساس تنهایی بر اساس فرهنگ محدود می‌شود، دوم اینکه شیوع احساس تنهایی در کشورهای مختلف متفاوت است و سوم اینکه نیرومندی حداقل یکی از پیش‌بین‌های احساس تنهایی یعنی پایگاه ارتباطی، در کشورهای مختلف یکسان نیست. پرلمن (۲۰۰۳)، معتقد است عوامل فرهنگی در شکل‌گیری احساس تنهایی به شکل یکسان مؤثر نیستند. در فرهنگ‌های فردگرا<sup>۳</sup> مانند آمریکا، آمادگی‌های ارتباطی افراد برای برقراری دوستی‌ها، نقش بسیار کلیدی دارند، در حالیکه در فرهنگ‌های جمعی<sup>۴</sup> روابط خانوادگی نقش بزرگ‌تری را بر عهده دارند (اندرسون، ۱۹۹۹).

1. Distress
2. Factor Structure
3. Individualistic
4. Collective

روان‌شناسان در بین عوامل مهم و مؤثر فرهنگی، نقش خانواده را برجسته می‌سازند (خویی‌نژاد و همکاران، ۱۳۸۶ و لعلی‌فاز و عسگری، ۱۳۸۷). بنابراین تفاوت‌های اجتماعی، تعامل‌های بین‌فرهنگی و شبکه حمایتی در دسترس برای افراد در فرهنگ‌ها و کشورهای متفاوت، تعیین‌کننده‌های آدابی هستند که افراد در آن احساس تنهایی را تجربه می‌کنند. اگر این فرض پذیرفته شود که احساس تنهایی گویای روابط فرد با اجتماع است، می‌توان قبول کرد که تنوع بین‌فرهنگی و تفاوت در برقراری روابط اجتماعی مردم به تفاوت در ادراک، تجربه و مقابله با احساس تنهایی منجر می‌شود (طهماسیان و همکاران، ۱۳۸۸؛ رحیم‌زاده و همکاران، ۱۳۸۹ ب و روکاج، ۲۰۰۱).

البته در این میان نقش مذهب را نباید نادیده گرفت (اعرافی، ۱۳۸۷). مذهب و ایمان از راهبردهای مقابله با احساس تنهایی به حساب می‌آیند (روکاج، ۱۹۹۶ و واحدی و همکاران، ۱۳۸۹). به‌طور کلی، اعمال مذهبی می‌توانند بین تنیدگی و سلامت روانی مانند یک سپر عمل کنند (لودر و همکاران، ۲۰۰۶).

با عنایت به موارد فوق و در نظر گرفتن دیدگاه اریک فروم دربارهٔ تنهایی می‌توان گفت، مفهوم تنهایی پدیده‌ای گسترده و فراگیر است، علیرغم پژوهش‌ها و مباحث فزایندهٔ پیرامون موضوع تنهایی، در باب ریشه‌ها و پویایی روانی آن، دانسته‌ها بسیار اندک است. از طرفی، به دلیل گوناگونی و اختلاف‌هایی که در مفهوم‌سازی احساس تنهایی وجود دارد، در این کتاب تلاش شده است تا مبانی مفهومی و زیربنایی احساس تنهایی در چهارچوب نگاه اریک فروم شناسایی و تبیین شود. همچنین این مجموعه در پی آن است تا به شناخت رابطهٔ احساس تنهایی، نقش و تأثیر آن در تعلیم و تربیت مبادرت ورزد، پس از تبیین ابعاد دو سویه، مختلف تنهایی و شناخت متغیرهای مؤثر یا همبسته با آن وظایف معلمان، والدین، مربیان و دیگر کارگزاران نظام تعلیم و تربیت را در قبال افرادی که احساس تنهایی می‌کنند، روشن سازد. امیدواریم که این کتاب بتواند به روشنگری، آگاهی‌بخشی در خصوص تنهایی، احساس تنهایی و همچنین پیامدهای مثبت و منفی آنها کمک نماید.

# دیدگاه اریک فروم درباره انسان

یکی از نکات قابل توجه در بررسی نظریه‌های مختلف فلسفی و روان‌شناسی، تعیین زمینه‌ها و بستری است که منجر به طرح آن نظریه شده است. در مورد نظریه اریک فروم نیز این سؤال قابل طرح است که چه عوامل و شرایطی بسترساز آن بوده‌اند؟ آنچه می‌توان در پاسخ به این سؤال گفت، این است که تجربه‌های شخصی، ویژگی‌های فردی، شرایط اجتماعی و جهانی، جامعه‌شناختی، روان‌شناختی، مبانی فلسفی و تجربیات روانکاوانه فروم نقش مهمی در پیدایش نظریه او داشته‌اند (یوسفی، ۱۳۹۲). دیدگاه فروم به باور خود او حاصل تجربیات شخصی، سؤالات مطرح شده در زندگی او و نظریات اندیشمندانی بوده که پاسخ‌گوی سؤالات وی بوده‌اند.

اریک فروم نظریه‌پردازی است که دیدگاه جدیدی را در روانکاوی اجتماعی، حوزه فرهنگ، تاریخ، هنر و شخصیت، در قلمرو علم انسان‌شناسی، روان‌شناسی، فلسفه و جامعه‌شناسی انتقادی را بنیان‌گذاری کرده است. شاخص مهم این دیدگاه، رویکرد انسان‌گرایانه او است. وجه خاص انسان‌گرایی فروم، شناخت نقش و اهمیت انسان در فرایند تشکیل جامعه و تاریخ است. فروم از معدود روان‌شناسانی است که همه جانبه به موضوع انسان می‌پردازد. او انسان را موجودی تنها نمی‌بیند که در خلاء زندگی می‌کند (یوسفی، ۱۳۹۲). فروم در انسان‌گرایی هنجاری خود در پی برپا سازی جامعه‌ای برای انسان است تا در آن انسان به کشف راه تکامل و معانی هستی پرداخته و در نهایت بتواند عشق و کمال را فراگیرد.

اریک فروم معتقد بود که شخصیت، تحت تأثیر نیروهای اجتماعی که در محدوده فرهنگ بر انسان تأثیر می‌گذارند و نیروهای کلی که در طول تاریخ بر بشریت تأثیر گذاشته‌اند، قرار دارد. به‌طور کلی، برداشت فروم از ماهیت انسان بسیار خوش‌بینانه است. او معتقد است ما از توانایی شکل دادن به شخصیت و جامعه خود برخورداریم، در نتیجه هدف نهایی و اساسی زندگی، تحقق بخشیدن به استعدادها و قابلیت‌هایمان است. ارزش دیدگاه اریک فروم در آن است که به راستی به دانش و خرد انسانی ایمان دارد، انسان را هدف مطلق تلاش‌های انسانی می‌داند و مکتب‌های گذشته و حال را تنها با این محک می‌سنجد که تا چه اندازه در تحکیم موقعیت انسانی و اعتلای حیثیت، تمامیت و کمال او

مؤثر می‌باشد. از این رو، جهان‌بینی فروم را می‌توان در اصل یک جهان‌بینی انسان‌گرایانه<sup>۱</sup> و بشردوستانه نامید. تفکر انسان‌گرایانه در قرن بیستم و به وجود آمدن جنبش‌های انسان‌گرا و توجه به حقوق انسانی، وام‌دار دیدگاه‌های فروم است. به نظر او شکی نیست که «انسان‌گرایی»<sup>۲</sup> واقعی، یگانه جهان‌بینی علمی است که از این پس می‌تواند جواب‌گوی نیازهای اجتماعی و فردی اجتماعات مترقی جهان شد (فروم، ۱۹۵۶).

اعتقاد به انسان به نیروهای خلاق و معجزه‌آسای او، از قدیم اساس مکتب‌های مترقی فلسفی را تشکیل داده است، ولی کشفیات مهم علمی که در قرن اخیر در رشته‌های فلسفه و روان‌شناسی روی داده است، برای نخستین بار مکتب اومانیستی یا بشردوستانه را با مصالحی تازه و علمی مجهز کرده است. ارزش مطالعات و نوشته‌های اریک فروم در اصل، در آن است که این مصالح تازه را به بهترین نحو جمع‌آوری کرده و آنها را در کمک به تکوین انسان‌گرایی نو و علمی به کار برده است.

اریک فروم تحت تأثیر بسیاری از اندیشمندان قبل از خود به‌ویژه اسپینوزا، مارکس، جان دیویی و فروید بوده است. فیلسوفان و دانشمندانی که به جهان‌بینی فروم رنگ داده‌اند شامل بزرگانی از قبیل افلاطون، ارسطو، اپیکور، اسپینوزا، اسپنسر، کانت، نیچه و حتی استرنز و بالاخره مارکس، فروید و دیویی هستند که از افق‌های گوناگون و گاه در ظاهر متضاد برآمده‌اند. فروم کوشا بوده است که خود را پایبند مکتب‌های خاص نکند، به آن قسمت‌هایی بپردازد که مسیر اصلی افکار انسان‌گرایی بوده است، این امر سبب شده است تا عناوین گوناگونی به فروم داده شود. چنانکه گاه او را «فرویدی تجدید نظرطلب»، گاه «سوسیالیست اومانیستی»، گاه «مارکسیست تجدید نظرطلب»، گاه «ایده‌آلیست بورژوا»، گاه «دانشمند اجتماعی» و گاه «لیبرال انفرادی» خوانده‌اند.

گرایش فروم به صلح<sup>۳</sup> و سوسیالیسم<sup>۴</sup> بیش از هر چیز به سبب نوع نگاه انسان‌گرایانه‌ای بود که او در فلسفه فکری خود داشت. وی همواره از نفس زندگی و زندگی سرشار از سلامت و آرامش انسان‌ها دفاع کرد. آنقدر انسان برای فروم اعتبار و ارزش داشت که او کوشید به هر آنچه می‌تواند زندگی انسان را پُر بار کند، بپردازد. آزادی، صلح، دموکراسی، عشق، امید، شور زندگی و... از جمله موضوعاتی است که فروم در آثار مختلف خود به بررسی و تحلیل آنها پرداخته است (فروم، ۱۳۹۵).

به‌طور کلی، فروم اندیشمندی است که اغلب به‌عنوان یک نظریه‌پرداز اجتماعی - روانی شهرت دارد. عمده محتوای فکری فروم عدم باور بدان است که شخصیت انسان به وسیله نیروهایی که دارای ماهیت غریزی‌اند، شکل داده شده است و به صورت انعطاف‌پذیری از سوی این نیروها هدایت می‌شود. او تصور می‌کرد که شخصیت انسان به‌طور عمیقی از نیروهای اجتماعی، اقتصادی، سیاسی،

---

1. Humanist  
2. Humanism  
3. Peace  
4. Socialism